

جلیل مسگرزآد

راه کمال در سخن خواجهی کرمانی

مقدمه

درک و استخراج معانی و مفاهیم بلند از سخن عارفان سخنور کار ساده‌ای نیست. زیرا اگر به مثل معنی نهفته در سخن همچون بوی یوسف در پیرهن است و به قول حکیم سنایی:

گرچه نقش سخن نه از سخن است بوی یوسف درون پیرهن است^(۱)

برای کشف مفاهیم نهفته در سخن هر سخنوری، و یا به عبارت دیگر برای روشن کردن و تقریر اندیشه‌های بلند صاحبان علم و معرفت که اغلب سخن در پرده گفته و درّ معنی را یا به زبان شعر و رمز سفته و یا مختصری را از مطولات اندیشه در ورقی چند آورده‌اند، چه راهی را باید در پیش گرفت؟ راهگشایی این مشکل را از زبان حافظ، لسان الغیب می‌شنویم که می‌گوید:

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي گوش نامحرم نباشد جای پیغام سرش^(۲)

آشنایی با این پره‌های رموز راهی دارد که بس دقیق و صعب‌الوصول است. دقت راه درین است که هر یک ازین بزرگان معرفت با استعداد موهبتی خداوند و طی مراحل و منازل با دستگیری راه شناسان و پیران که به بلندای تاریخ راهشان ممتد است، به ذرّۀ کمال و یا قلّه‌ای از قلل معرفت دست یافته‌اند، که نوراهاں خام را مجال سیر درین وادی‌ها مشکل است. و صعب‌الوصول بودن راه علاوه بر اینکه اینگونه راهیان به بال عشق در طلب‌اند و با خون دلی جرعه آشام جام معرفت شده‌اند؛ بعد زمانی نیز خود بر مشکل بودن مسأله می‌افزاید. پژوهنده این دوران حقایق امر را باید از پس پرده‌های زمان بنگرد و مطلب را با زمان و اندیشه‌های خود نباید بسنجد، که در اینصورت حاصلی که از تفکرات خود می‌گیرد در حقیقت صورت مسخ شده حقیقت است نه عین آن.

اصولاً در میدان معرفت تک سواران اندیشه گونه گونه‌اند. عده‌ای در محض معرفت حق و تربیت سالکان راه حقیقت ره سپرده و به وادی ایمن رسیده‌اند و گروهی با ذوق و استعداد خدادادی در بیان حال و وجد آنان و تصویر لذات معنوی، زبان به رمز گشوده‌اند و گاهی هر دو سعادت در وجودی جمع است.

شاعران عارف و عارفان شاعر که با استعداد ذاتی مراحل تجربه و کشف خود را با لباس هنر شعر بر تن عرایس معنی متجلی نموده، و شعر را وسیله تبلیغ معانی بلند عرفان قرار داده‌اند، و با این اقدام معلّمان راه سلوک برای همه دوران‌ها شده‌اند، خود لطیفه دیگراند.

ابوالعطا، کمال الدین محمود، معروف به خواجو شاعر عارف قرن هشتم، بلاشک از عارفانی است که راه کمال پیموده و حاصل اندیشه خود را به زبان شعر به آیندگان سپرده است^(۱).

خواجو در راه کمال دست ارادت در دامن پیران زمان خود زده است و از برکت انفاص قدسیه آنان تربیت‌ها یافته. هر چند تمام کسانی که خواجو در سیر و سلوک عارفانه از صدق نفس آنان بهره برده بدرستی بر ما معلوم نیست، ولی آنچه در شعر او روشنگر است، اینست که او مرید صادق شیخ امین الدین محمدکازرونی، پیر سلسله رشدیه (وفات ۷۴۵) بوده است. خواجو به شیخ امین الدین آنقدر مشتاق بود، که در بیشتر اشعار و غزلیاتش با یاد آن معشوق الهی و پاکنهاد است^(۲).

۱- خواجو به صراحت و وضوح تولد خود را بیان می‌کند... رک: مقدمه دیوان خواجو، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، ص ۳۰، ۳۱

۲- شیخ امین الدین محمدکازرونی از عرفای با نام سلسله مرشدیه، در قرن هشتم هجری است. او در خدمت عم خود که از بزرگان و سرحلقه سلسله در زمان حیات خود بود، شیخ اوحدالدین عبدالله بن ضیاء الدین بلبانی، کسب کمال نمود. شیخ اوحدالدین با وجود فرزندان صاحب کمال، امین الدین محمد را به جانشینی خود منسوب کرد. شیخ امین الدین پس از وفات عم خود (۶۸۶)، مسند ارشاد و خرقه و سجاده هدایت سلسله را عهده‌دار شد. وفات شیخ امین الدین به سال ۷۴۵ اتفاق افتاده است.

هرگاه دوره فعال زندگی خواجو را بعد از سال ۷۱۰ تا پایان حیات بحساب آوریم، معلوم می‌شود که او حدود ۳۵ سال دوره حیات شیخ امین الدین را دریافته و احیاناً به تناوب کسب فیض نموده است.

شیخ امین الدین در دوران حکومت آل اینجو، علی‌الخصوص، شاه شیخ ابواسحاق دارای حرمت و عت فاهان

امین ملت و دین شیخ اعظم مه برج حقیقت کهف عالم^(۱)

خواجو علاوه بر شیخ امین الدین به بزرگان دیگر سلسله‌های تصوف نیز بی‌اعتنا نبود و از آنان نیز بهره‌ها گرفته است. از آن جمله، شیخ علاءالدوله سمنانی (۷۳۶) است که گویند خواجو اشعار شیخ را جمع آوری کرده و مدتی در صوفی آباد سمنان در زیر نظر شیخ اعتکاف جسته است^(۲).

زمان خواجو هر چند دوره نسبتاً آرامی است ولی این آرامش با مرگ ابوسعید (۷۳۶) آخرین ایلخان بزرگ بهم می‌خورد. بطوریکه مقارن مرگ ابوسعید قیام بزرگ شیعی سربداران (از سال ۷۳۶ تا ۷۸۴) در منطقه خراسان شروع می‌شود و دامنه آن به کرمان نیز کشانده می‌شود^(۳)، و در منطقه فارس و کرمان رقابت دو خاندان مبارز الدین محمد با خاندان اینجو خود داستان دیگری است که در تواریخ مسطور است^(۴).

از نظر بزرگان عرفا خواجو با بزرگانی چون علاءالدوله سمنانس (۷۳۶)، عبدالرزاق کاشانی (۷۳۶) شارح منازل السائرین و محمود قیصری (۷۵۶) شارح فصوص الحکم و اوحدالدین مراغی (۷۳۸) و رکن الدین شیرازی (۷۶۹) و شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۷۳۵)... در یک عصر زندگی کرده است.

قرن هشتم هجری دوره شکوفایی نظرات وحدت وجودی شیخ محیی‌الدین عربی توسط پیروان

به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد

دگر بقیة‌ابدال شیخ امین الدین که بمن همت او کارهای بسته گشاد

۱- خواجو در تمام آثار خود یادی از شیخ و مراد خود امین‌الدین دارد، علی‌الخصوص در مثنوی گل و نوروز
 ۲- رک: حافظ شیرین سخن، محمد معین، ج ۱، ص ۳۰۲، تهران ۱۳۶۹، به کوشش مهدخت معین: ... از جمله سفرهای او (خواجو) سفر خراسان است. درین سفر وی به سمنان رفت و خدمت شیخ علاءالدوله سمنانی رسید و مدتی در صوفی آباد شیخ اعتکاف جست و بقول ارباب تذکره اشعار شیخ را خواجو جمع و تدوین کرده است.

۳- رک: قیام شیعی سرباران، یعقوب آژند، نشر گستره، زمستان ۶۳... شاه شجاع در سرکوب قیام نقش داشت و جناح اهل تسنن از هر گوشه در سرکوب قیام کمک می‌کردند تا ظاهراً قیام بدست تیمور سرکوب شد.

۴- بیشتر عمر فعال خواجو در ایام حکومت امیر مبارز الدین محمد و شیخ شاه ابواسحق اینجو سپری شده

این مکتب مانند عبدالرزاق کاشانی و شیخ محمود قیصری است. بطوریکه خواهیم دید خواجه بنا به مشرب عرفانی (ذوقی) خود و پیران مقدم کمتر تحت تأثیر این عقاید قرار گرفته است.

عرفان مرشدیه و کبرویه بنا به وسعت مشرب خود تا حد امکان از گرایش به مکتب وحدت وجودی خودداری نموده و حتی گاهی به مخالفت با عقاید وحدت وجودی پرداخته‌اند که علت این امر خود بحث دیگری است و مجال مجددی می‌طلبید^(۱).

برای کشف مفاهیم نهفته در شعر خواجه، که خود مجموع را به اسم رمزی صنایع الکمال و بدایع الجمال نامیده است، راهی بهتر از بررسی این دو مجموعه و استخراج مفاهیم فعلاً نمی‌یابم.

آنچه ازین دو ترکیب مرموز برمی‌آید، در دو اصطلاح "کمال" و "جمال" مستتر است. "کمال" غایت مقصود سالک است که برای رسیدن به آن طی مراحل می‌کند تا در ذروه کمال به دیدار جمال ازلی دست یابد. این سیر و راه شناخته شده در عرفان و تصوف است که بزرگان قوم طریقت خطوط سیری از ابتدا تا انتها برای آن ترسیم نموده و در کتب تعلیمی صوفیه آن مراحل را ذکر کرده‌اند^(۲). ما درین بررسی راه کمال را تا رسیدن به دیدار جمیل دوست از غزل خواجه و با زبان خود خواجه شناسایی کرده ارتباط ضمنی مفاهیم و کلمات اصطلاحی، این راه را که در حقیقت ترسیمی از نظرگاه عرفانی شاعر است به اهل دل و نظر بازگو می‌کنیم.

۱- درین باره مکاتبات علاءالدوله سمنانی با عبدالرزاق کاشانی، که جامی در نفعات و دیگران... آن را نقل می‌کنند، دلیل روشن بر مخالفت سران سلسله کبرویه با عقاید وحدت وجودی است. در مورد سلسله مرشدیه، که خواجه خود یکی از بزرگان این سلسله محسوب می‌شود، کسی که تبلیغ عقاید وحدت وجودی کرده و بر آثار شیخ شرحی نویسد، گفته نشده است، الا اینکه، در اشعار خود خواجه نیز، اثر صریح و روشنی دال بر پیروی و باگرایش او به وحدت وجودی‌ها مشهود نیست. منظور من صراحتی است که مثلاً در شعر عارفانی مانند: شیخ محمود شبستری و فخرالدین ابراهیم عراقی و سعدالدین فرغانی است، وگرنه شعر عرفانی از سنایی گرفته تا سعدی و حافظ و خواجه، سخن از وحدت شهودی عشق و وحدت در نظر و... وجود دارد، که این موارد را نتوان دنباله روی از این عربی محسوب کرد.

۲- این موارد را می‌توان در کتب تعلیمی صوفیه از رساله قشیریه گرفته تا منازل السائرین و عوارف المعارف و...

۱- عشق سرمایه کمال:

عرفا در کتب تعلیمی خود برای عشق مراحل را قایل شده‌اند که سالک راه با طی این مراحل به عشق حقیقی دست می‌یابد.

خواجه پارسا در شرح فصوص الحکم در تبیین این مراحل می‌گوید^(۱):

... عرفا گفته‌اند که: شهوت روحی است معنوی، زاده از مادر طبیعت، و آن که سبب ایجاد عالم گشت. اگر در عامه ظهور کند، شهوت خوانند، و در بدایت امر سالک، ارادت خوانند، و در اواسط حال «عشق» گویند و در مرتبه کمال «محبت» نامند.

با بیان فوق‌الذکر، عشق در عامه که همان شهوت است، مجاز است و در خواص در هر سه مرحله - ارادت، عشق - محبت - حقیقت است.

عشق وسیله رسیدن به کمال است:

هر که نگردد سپر تیر عشق	طفل بود در نظر پیر عشق
جان که بود، شارح تفسیر عشق	دل چه بود مخزن اسرار شوق

* * * *

شود منکشف بر تو اسرار عشق
چه دانند حال گرفتار عشق

چو حرفی بخوانی ز طومار عشق
کسانی که روزی نگشتند اسیر

دل که خانه خداست «القلب بیت الرب» و جان که ودیعه الهی و زندانی قفس تن است «قل الروح من امر ربي» با بیانی دیگر در زبان خواجو تفسیر شده است:

جان که بود تشنه‌یی بر لب آب حیات
دل چه بود حلقه‌یی بر در زندان عشق

جان که از عالم قدسی و در طلب رسیدن به وطن مألوف است که مخلد در خلد برین جوار معشوق شود کشته راه عشق است که به حیات ابد دست یافته و زنده جاوید گردد «... عند ربهم یرزقون»

زنده جاوید گردد کشته شمشیر عشق	زانکه از کشتن بقا حاصل شود جرجیس را
عاشق حقیقی و مجازی:	

میان حلقه رندان مگوز توبه و تقوی	بیان عشق حقیقی مجوز عشق مجازی
----------------------------------	-------------------------------

ملت مشتاقان، مذهب دینداران، شریعت عشق، مذهب عشق، مذهب عشاق... ترکیباتی است که در شعر خواجه جریان دارد:

جز عشق بتان نهی است در ملت مشتاقان جز کیش مغان کفرست در مذهب دینداران

* * * *

بشوی دلق مرقع به آب دیده جام که بی قدح نبود در صلاح و توبه صلاح
بریز خون صراحی که در شریعت عشق شدست خون حریفان سیل و خمر صلاح

* * * *

زین پس من و میخانه که در مذهب عشاق خاک در خمخانه به از خانه خانست

* * * *

گوشه دیر مغان گیر که در مذهب عشق کنج میخانه طرب خانه خان می‌ارزد
معانی کلمات اصطلاحی «می»، «میخانه»، «خرابات»، «دیر مغان»، مغ و مغچه در زبان اهل عرفان
قبل از اینکه خواجه متولد شود معنی دار شده و تعریف شده است^(۱) و بر اهل تحقیق معنی این رموز
پوشیده نیست.

درس عشق:

بر در میخانه خوانم درس عشق زانکه باب عاشقی بابی خوشست

در عشق مفارفت نیست و نیاز لازمه عشق است:

نیازمند چنانم که گر به خاک درآیم ز مهر گلشن رویت برون دمد گلم از گل

* * * *

مفارفت متصور کجا شود که به معنی میان لیلی و معجون نه مانعست و نه حایل

اگر نظر به حقیقت کنی و غیر نینیی وصال کعبه چه حاجت بود به قطع منازل

نماز عاشقان:

آنجا نماز زنده دلان جز نیاز نیست وان را که در نیاز نینیی نماز نیست

مشتاق را به قطع منازل چه حاجتست کاین ره به پای اهل طریقت دراز نیست

دردی کشان جام فناکز پی نیاز جز نیستی به هیچ عطاشان نیاز نیست

راه عشق بی پایانست:

کی بنهایت رسد راهروان را سلوک
زانکه ندارد کنار راه بیابان عشق

کعبه عشق:

طواف کعبه عشق از کسی درست آید
عقل و عشق: نزاع عاشق و عاقل و منازعه عقل و عشق در عالم عرفان رمزی است شناخته شده و
قصه ایست که شرح آن بر سر هر بازاری هست^(۱).

به عقل کی متصور شود فنون جنون
عقل (عشق) عین جنونست والجنون فنون
ولی خیال نماید به عین عقل جنون
که عقل را بجز از عشق نیست راهنمون
به عقل کاشف اسرار عشق نتوان شد
سرعشق:

سر عشق از عقل پرسیدن خطاست
روح قدسی را چه داند اهرمن

* * * *

از مغبجگان می شنوم نکته توحید
سریست مرا با تو که اغیار نداند
در دایره عشق هر آنکس که نهد پای
نهایت عشق محبت است:

مقیم طور محبت ز شوق باز نداند
مستی عشق ازلی است:

هر که از عهد ازل مست شد از جام شراب
رؤیت معشوق به دیده معنی است:

عقل تصور نمی کند که توان دید
موسی جان بر فراز طور محبت
صورت خویش مگر به دیده معنی
دیده زرویش فروغ نور تجلی

۱- درین مورد مقالات و کتب فراوان است و فصولی از کتب صوفیه اغلب به این مطلب پرداخته شده، از جمله

رک: رساله عقل و عشق، نجم الدین رازی (دایه) چاپ بنگاه نشر و ترجمه کتاب.

۲- بلند نظری راهیان کمال

در اندیشه عارفان، نظری بلند و دیدگاهی خاص است که ازین راه تألیف قلوب کرده و منازعه کفر و دین را در نظر ظاهر بنیان کوتاه نظر بیازی می گیرند.

مسجد و بتخانه:

گفتمش نزدیک ما بتخانه و مسجد یکی است

گفت عالم مسجد است، ای بی بصر بتخانه کو؟

* * * *

گفتمش بتخانه ما را مسجدست گفت اینجا مسجد و بتخانه نیست^(۱)

* * * *

گر چه در مذهب ما کعبه و بتخانه یکی است

خواجواز کعبه برون آی که بتخانه ماست

آزادی سالک حق:

سالکان راه حق را در بیابان فنا از چهار و پنج و هفت و شش جدایی یافتم
تألیف عقاید:

راهب دیر که خورشید پرستش خوانند نیست جز حلقه گیسوی بتم زنارش
منزعه کفر و دین

کفر و دین یکسان شمر خواجو که در لوح بیان

کافری را برتر از زهد ریایی یافتم

* * * *

در بزم درد نوشان زهد و ورع ننگند در عالم حقیقت عیب و هنر نباشد
نام و ننگ:

نام و ننگ اربود در طلبش باکی نیست من که بدنام جهانم چه غم از ننگ مرا

* * * *

گر چه من بدنامی از میخانه حاصل کرده ام هر که از میخانه منعم می کند بی حاصلست

۱- ناظر است به این بیان عارفانه شارع مقدس که: کل عالم مضر خداست و در محضر خدا به ادب باش.

گفتا جوی نیرزی، گرز هد و توبه ورزی گفتم که توبه کردم از زهد و پارسایی

۳- هادیان راه کمال

در زبان عارفان سالک که سخن را در لباس عروس معنی (شعر) بیان می‌دارند، به تبع از اسلاف حدیث عشق و دوستی را نوعی بیان کرده‌اند که اگر کسی را سر مویی از خودبینی و خلق فریبی باشد، نتواند به حلقه آنان درآید. اینان ملامتین‌اند که به زبان عرفانی شعر، غنایی دیگر بخشیده‌اند^(۱)، که ما را درین مختصر مجال شرح مصطلحات آنان نیست.

رند، رند درد آشام، رندان بی‌خود، رندان خرابات، حلقه رندان، مقیم خانه رندی، صف رندان...
سر حلقه رندان خرابات چو خواجوست زان همچو نگینش همه در حلقه نشانند

* * * *

مرا به حلقه رندان در آورید مگر به یک دو جام دگر کار من تمام کنید

* * * *

گر دلی داری دل از رندان بی‌خود بر بگیر ورسری داری سر از مستان بیخود بر متاب

* * * *

چگونه از سر جام شراب برخیزد کسی که در صف رندان درد نوش نشست

* * * *

شکار دانه هستی ز دام سر نکشد مقیم خانه رندی ز خان نیندیشد

رند و زاهد:

زاهدان را چون ز منظوری نهانی چاره نیست

پس نشاید عیب کردن رند درد آشام را

آه رند:

دیشب آن رند که در حلقه خماران بود بزد آهی و در خانه خمار سوخت

دردی کش:

۱- درباره ملامتین در کتب صوفیه سخن فراوان است ر.ک: جستجو در تصوف، عبدالحسین زرین‌کوب، ص

دردی کشان کوی خرابات عشق را بیرون ز گوشه جگر آخر کباب کو؟
درون کعبه عبادت چه سود خواجه را که او ملازم دردی کشان خمراست

* * * *

خواجو بنوش دردی عشقش که عاشقان خون خورده‌اند و نیش جفا نوش کرده‌اند
باده پرستان و خراباتیان، خرابات مغان، دیر مغان، مغان زنده‌دل، دُرد مغان

از صومعه پیری به خرابات درآمد با باده پرستان به مناجات درآمد

* * * *

بسوی آنکه ز خمخانه کوزه‌یی یابم روم سبوی خراباتیان کشم بر دوش
ز شوق لعل تو سقّای کوی میخواران به دیده آب زند آستان باده فروش

* * * *

در حلقه رندان خرابات مغان آی تا یکنفس از خویشنت باز رهانند
از مغبجگان می‌شنوم نکته توحید و ارباب خرد معنی این نکته ندانند
مستم از کوی خرابات به بازار برید تا همه خلق بسیند بدین رنگ مرا

* * * *

مغان زنده دل را خوان که در دیر مراد از زندخوانی زنده خوانیست

۴- رادعان راه کمال

خودبینی و خودپرستی و زهد ریایی و تزویر مانع راه کمال است و زاهد ریایی و تر دامن که با زهد خود سر حقه باز کرده‌اند دشمن پاکدلان و راه زن راه حق‌اند.

خودپرستی مکن ارزانکه خدا می‌طلبی در فنا محو شو ار ملک خدا می‌طلبی
خبر از درد نمداری و دوا می‌جویی اثر از رنج ندیدی و شفا می‌طلبی
ساکن دیری و از کعبه نشان می‌پرسی در خرابات مغانی و خدا می‌طلبی

* * * *

نشود پند تو ای زاهد تر دامن خشک هر کش از دُرد مغان پرهیز ترست

زهد و ورع - زهد و دلّی:

پر کن قدح تا زنگ زرق از خود فرو شویم به می

کز زهد و دلق نیلگون زنگی ندیدم رنگ را

* * * *

بیار جام و مکن نسبتم به زهد و ورع که من به ساغر و پیمانۀ گشته‌ام منسوب

* * * *

عاشقان را در طریق زهد و تقوی کار نیست زاهدی در مذهب عشاق کار دیگرست
ترجیح مغان بر زاهدان ریایی:

چون مغان از توبه صد پایه فرا پیشترند تو بدین زهد چهل ساله چه باشی مغرور
سخت‌کوشی عاشقان در راه دوست:

طالب وصل حرم در شب تاریک رحیل تکیه بر خار مگیلان چه کند گر نکند

* * * *

مشتاق کعبه گر نکشد رنج بادیه چندین جفای خار مگیلان که می‌برد

* * * *

مشتاق حرم گر بزند آه جگر سوز آتش به مگیلان و دخان در حرم افتد

۵- خامی و کمال

عاشقان راه حق را در راه، خطرات فراوان است، عاشق خام را به ورطهٔ هلاکت می‌کشاند. سالک راه طریقت در راه کمال زیرکی و پختگی و هوشیاری خاصی لازم است که همه را در اسم رمز «رند» بیان کرده‌اند.

گر دلی داری، دل از رندان بی‌خود بر مگیر و سرری داری، سر از مستان بیخود بر متاب
- تک روی و یگه سالاری (وَلَا تَرُرْ وَاِزْرَةَ وِرْرَ اٰخِرٰی):

در چنان وقت که طوفان بلا برخیزد عزت نوح به خواری پسر کم نشود
- در انتخاب، فریب ظواهر را نمی‌خورد:

بادهٔ گلگون مرا و طلعت سلمی شربت کوثر ترا و جنت اعلی
صحبت شیرین طلب نه حشمت خسرو مهر نگارین گزین نه ملک کسری
دیو بود طالب ننگین سلیمان طفل بود در هوای صورت مأوی

- او صیّاد وقت است (صوفی ابن الوقت باشد ای پسر):

مده از دست و غنیمت شمر این یک «دَم» را

که جهان یک دم، آن دم بجز از این دم نیست

- ادب حضور دارد:

با مَرّقع پدر خانه خمار مرو

اگر تخرّقه سالوس شود دامنگیر

- زمان خود و احوال آن را می شناسد:

کانکه با شاهد و می نیست کدامست امروز

محسب بیهوده گو منع مکن رندان را

باز در کنج خرابات مقامست امروز

زاهدی را که نبودی ز صوامع خالی

دست در گردن و لب بر لب جامست امروز

گو بگویند که در دیر مغان خواجه را

- خلاف توبه و پرهیز می کند:

ما را خلاف توبه و پرهیز خوشترست

گر دیگران ز میکده پرهیز می کنند

- او صوفی صافی را با حقّه بازان باز می شناسد:

صاحب نظران صوفی صافیش ندانند

صوفی اگرش باده صافی نچشانند

در دیر مغان هم سبق مغبجگانند

بنگر که مقیمان سراپرده وحدت

- او ظاهر را فدای باطن می کند:

چرا که باده نشاید غبار توبه و تقوی

به جام باده صافی بشوی جامه صوفی

* * * *

در بستگده کی راه دهد پیر مغانت

تارخت تصوّف به خرابات نیاری

ورنی ز جهان محو شود نام و نشانت

باید که نشان در میخانه بهیرسی

* * * *

گر ز تسبیح ملولیم و ز سجاده نفور

خیز تارخت تصوف به خرابات کشیم

* * * *

کان دل که بود صافی از درد نپرهیزد

با صوفی صافی گو در دُرْدِ مغان آویز

- او دردمندان راه وفا را می شناسد و اهل را از ناهل درمی یابد و ارباب نظر را که محرم اسرار

خرابات اند از ارباب بی مرّوت دنیا تمیز می دهد و اصحاب فقر و اهل طریقت و تحقیق را می جوید:

مردان این قدم همه بی پا و بی سرند

مرغان این چمن همه بی بال و بی پرند

بر عرصهٔ حدوث قَدَم و در قَدَم زنند
 در مجلس وجود شراب از عدم خورند
 خواجو گدای درگه ارباب فقر باش
 کآنها که مفلسند به معنی توانگرند

* * * *

خواجو ار اهل دلی سینه سپر باید کرد
 پیش هر تیر که از شست قضا می آید

* * * *

دردمندان محبت بر امید مرهمی
 آستانش هر شبی تا روز بالین کرده اند

* * * *

ور چو من محرم اسرار خرابات شوند
 فارغ از صومعه و زهد و عبادت آیند
 به دواخانهٔ الطاف خداوند کریم
 دردمندان تمّای مداوات آیند

* * * *

میان اهل طریقت نماز جایز نیست
 مگر کنند تیمّم به خاک رهگذرش

* * * *

اهل تحقیق چو در کوی خرابات آیند
 از ره میکده بر بام سماوات آیند

۶- گمشدهٔ عارف

او در طلب پیر کارسازی که چارهٔ در داورا به گوشهٔ چشمی دوا کند^(۱):

آن نگینی که منش می طلبم با جم نیست
 وان مسیحی که منش دیده ام از مریم نیست
 آنکه از خاک رهش آدم خاکی گردیست
 ظاهر آنست که از نسل بنی آدم نیست

* * * *

ترکم از غمزه چوناوک به کمان درفکند
 ای بسا فتنه که هر دم به جهان درفکند
 نرگس مست تو، از کنج صوامع هر دم
 زاهدی را به خرابات مغان درفکند^(۲)

* * * *

تا در عقب پیر خرابات نرفتم
 از درد سر محنت خواجو بنرستم

۱- یادآور آن غزل معروف حافظ است که:

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند
 آیا بود که گوشهٔ چشمی به ما کنند

۲- این بیت ابهامی دارد به داستان معروف شیخ صنعان و سرنوشت او

۷- انسان کامل

او در طلب جان جهان و قطب عالم امکان و مدار هستی و حیات، انسان کامل است. خواجو با آگاهی خاصی آن انسان کامل را «جان جهان» خطاب می‌کند. این انسان کامل خیالی در اندیشه پاره‌ای از فرق صوفیه نیست، آن انسان، همان مهدی موعود منتظر است که شیعه را جهت دل و لب عقیده بدانست:

به جان جهان کی رسد رهرو عشق اگر دل ز جان و جهان برنگیرد

* * * *

بفکنم پیش رخس جان و جهان راز نظر گرم آن جان جهان در نظر آید روزی

* * * *

صحبت جان جهان، جان و جهان می‌ارزد لعل جان پرور او، جوهر جان می‌ارزد

* * * *

گر آن جان جهان را باز بینم فدای او کنم جان و جهان را

خواجو در عین یقین معرفت، عارف خود است:

ترک دنیا گیر و عقبی، زانک در عین یقین زهد و تقوی را خلاف پارسایی یافتیم

* * * *

رو عارف خود باش که در عالم معنی مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

پایان کار و حاصل رنج خواجو درین بیت نهفته است:

همچو خواجو در رهت، جان و جهان درباختیم

وز جهان رفتیم ای جان جهان بدرود باش